

گلستان جاوید

مشمول بر

زندگی و آثار مشایخ و بزرگان معروف

سلسله نعمت الہی

از حضرت منور علیشاہ بہ بعد

دفتر پنجم

تألیف

قطب العارفین جناب آقای دکتر جواد

نور بخش کرمانی

حق چاپ محفوظ و ممنوع است

آذرماه ۱۳۳۷

شرکت چاپخانه سیدی

گلستان جاوید

کتابخانه پنجم
جلد پنجم

اسکن شد

مشمول بر

زندگی و آثار مشایخ و بزرگان معروف

سلسله نعمت الاهی

از حضرت منور علی شاه به بعد

دفتر پنجم

تألیف

قطب العارفین جناب آقای دکتر جواد

نور بخش کرمانی

حق چاپ محفوظ و ممنوع است

آذر ماه ۱۳۴۷

شرکت چاپ و نشر

شیخ المشایخ جناب آقای حاجی محمد حسن نظنری کاشانی (عبد العلی) رحمه الله علیه

آقای حاجی محمد حسن کاشانی فرزند احمد متولد کاشان از مشایخ و معاریف بزرگوار و بزرگ سلسله نعمت الهی بود ابتدا در کرمان خدمت جناب سید محمد منیر علیشاه رسید سپس بشیر از خدمت حضرت رحمت علیشاه شتافت و در زیر نظر ایشان چندی بمجاهده و ریاضت پرداخت تا اینکه با اجازه ارشاد و دستگیری طالبان حدود کاشان و توابع مامور شد و بلقب طریقتی عبد العلی ملقب گردید بعد از حضرت رحمت علیشاه از طرف حضرت منور علیشاه بمقام شیخ المشایخی رسید گروه انبوهی را دستگیری و ارشاد فرمود علاوه بر مدارج معنوی صاحب فضائل صوری نیز بود شعر نیکو میسرود و عبد علی تخلص مینمود دیوان اشعارش مشتمل برده هزار بیت است که نسخه ای از آن در خانقاه نعمت الهی تهران موجود میباشد در ۱۵ ربیع الآخر ۱۳۰۲ هجری در سن ۷۰ سالگی وفات نمود مزارش در کاشان در محله ملاقط رو بروی امام زاده معروف بخواجه تاج الدین جنب مسجد حاج آقا بزرگ است .

از او دو پسر بنام آقا محمد قطب و میرزا عبدالحسین قطب و یک دختر باقی ماند از آقا محمد یک فرزند بنام حسنعلی خان قطب بیادگار مانده است و از میرزا عبدالحسین قطب چهار پسر بنام احمد خان مهدی خان حشمت اله

خان وحسن خان که نام خانوادگی آنها فراحتی میباشد باقیمانده است
مؤلف طرایق الحقایق مینویسد :

العالم المومنین والمومن الممتحن مولانا الحاج محمد حسن ابن
مولانا احمد نطنزی الکاشانی الملقب عبد العلی شاه طاب ثراه والد آنجناب از فحول
تلامذه قدوة المحققین المجهدين المتأخرین حاج ملا احمد نراقی است اعلی اله
مقامه ونسبت مصاهرت بهم رسانید و از بطن آن مخدومه دو گوهر تابناک بهم رسید
وهما النوران النیران الفاضلان الکاملان والعالمان العاملان الحسنان محمد
حسن ومحمد حسین این دو بزرگوار از دو احمد بظهور رسیده اند در مدرسه شاه
کاشان نزد پدر بزرگوار و سایر فضلاء تلامذ جد اشتغال بتحصیل علوم نمودند
و گوی سبقت از همگنان ربوند و چون پیاپی اجتهاد رسیدند اخوی کوچک
جناب حاجی ملا حسین شریعتمدار ظواهر را کافی ومستند وجواهر را وافی
دانسته امروزیکی از ارکان علماء کاشان وفیصل قضایا بوجود ایشان است
صحبت آن قدوه ارباب علم در همان دیار دست داد جامع معقول و منقول
خوشگو و نیکو و با اصحاب محبت و ولا خو دارند اما جناب حاجی ملا محمد
حسن حصول ظن از الفاظ را کافی در وصول بحقایق معانی ندانسته در طلب
ارباب یقین کوشید و در وادی صاحبان معرفت پوئید خرج من الکاشان خانفا
یترقب پیاده با پای پر آبله بکرمان آمد و چندی در خدمت جناب زبده
الواصلین سید محمد منیر علیشاه بود و خاتمه امرش محول بشیراز فرمودند و
از حضرت رحمت تربیتها دید و ریاضتها کشید و اربعینات بر آورد راقم خاطر
دارد در اواخر اربعین سوم در زاویه که معین بود باذن والد گاهی
خدمتش میرسید و انجام فرمایش اورا مینمود غالباً خاموش و دلش بد کرحق
در جوش بود که شنیده میشد و بحدی ضعیف گردیده بود که گویا تشریح



شیخ المشایخ جناب آقای حاج محمد حسن کاشانی (عبدالعلی) رحمت‌الله‌علیه

است خلاصه چونکه از سیر مبدئ و منتهی و فناء از فناء بحال بقاء بالله باز آمد
بلقب عبد العلی شاه و اجازه ارشاد طالبین راه رشاد مقتدر و آنروز
که عازم کاشانه کاشان گردیده‌ها در کمال سردی بود موزه و پوستین بر او
پوشیدند و روانه گردید بعد از چند سیال سفری نیز بشیراز آمد و مراجعت

نمود دیگر خدمتش نرسید تا سال ۱۲۹۴ در کاشان هفته‌ای در منزل ایشان
مهمان بود و هنوز آن چکمه و پوستین را داشت و بدان تبرک می‌جست و چندی در
تهران خدمتش مشرف می‌گردید الحق فقرای خوب از حجر تربیتش بکمال
رسیدند و در سال ۱۳۰۲ پانزدهم ربیع الآخر روح پاکش بعالم قدس رفت و
کالبدش در کاشان بخاک سپردند و قبره **هناک معروف** یز ارویتبرک مرثیه‌ای در
تاریخ فوت آنجناب بعضی بنظم آورده‌اند که این است :

جست ز زندان تن حاج محمد حسن
رست ز دار محن چون پری از اهرمن
بود ربیع دوم خمس عشر ناگهان
خرقه تهی کرد و رفت همچو کلی از چمن
خواستم از پیر عقل من هله تاریخ او
گفت که رفت او بغش سوی جنان از جهن
از غم آن حق پرست قلب طریقت شکست ۱۳۰۲ هجری
چند دهم شرح و بسط نیست مجال سخن
فقیر اشعار زیر را در ابتدای دیوان خطی ایشان دیدم که در تاریخ وفات او
سروده‌اند :

جناب حاجی ملا حسن و حید زمان
که بود قدوم ابدال و قبله اقطاب
صراط مصطفوی را مبرهن احکام
طریق مرتضوی را مبین آداب

غریق لجه عرفان که تشنگان رهند
 همه ز جرعه عین الیقین او سیراب
 صفای خاطرش از واردات روحانی
 مدام طعنه زن آفتاب عالمتاب
 دریده پرده ناسوت و پس سرادق غیب
 زده بعرصه لاهوت چون اولوالالباب
 بقدر و زهد و ورع پیشوای اهل طریق
 بعلم و فضل و معارف سرآمد اصحاب
 بزور بازوی ایمان شکست پنجه دیو
 ز روی شاهد اسرار برگرفت نقاب
 ندای ایتها النفس ارجعی چو شنید
 بسیر عالم علوی همی نمود شتاب
 بدار ملک فنا زد چو چار نوبت فقر
 هزار ملک سلیمان بهیچ کرد حساب
 زمان رحلت او گفت هاتفی ز قفس
 باشیانه پرد عندلیب سد ره مآب

۱۳۰۲

برای نمونه اشعار ایشان دوغزل از دیوان او انتخاب شد که در زیر می

نگاریم: **آغاز دفتر**

کنند آغاز دفتر حمد ایزد مردم دانا

مرا سودای عشق یار فارغ کرد از این سودا

چومن پرورده عشقم که در طفلی شدم دایه
 هم از عشق آورم دفتر هم از عشقش کنم طغرا
 بود روشن بره بینان که اجزای دو گیتی را
 وجود از عشق میخیزد چه پیدا و چه ناپیدا
 بنازم عشق جان افروز عالم سوز غارتگر
 که از يك تاختن جان را مجرد ساخت از غوغا
 تعالی الله بت طناز من کز حسن و زیبائی
 ندارد مثل ومانندی بود یکتای بی همتا
 برام عشق او کفتم ز دنیا بگذرم لیکن
 کنون در عشق کارما گذشت از دین و از دنیا
 خدا را ای امیر کاروان بر خستگان رحمی
 که واپس مانده ایم از ناتوانی اندرین صحرا
 چه پروا دارم از جان باختن اندر سر کوش
 که بوی وصل جانان کار صد جان میکند با ما
 الا ای ترک قهر آمیز شورانگیز یغمائی
 که از ما عشق تو نگذاشت جز نقشی و آنهم لا
 وصال تو چو سیم رخ است قاف نیستی جایش
 عجب نبود که مارا نیست هیچ از نیستی پروا
 حدیث عشق در دفتر چسان عبد علی گوید
 کزین پیش این همه گفتند و بس خالی است دفترها

کوی مغان

مرده ای هم‌نفسان کوی مغان است اینجا
 رخ متابید که خلوت‌گه جان است اینجا
 همه اسرار دو کسوف از شرفات ملکوت
 نا نظر گاه جهان فاش و عیان است اینجا
 هله هشدار که کورانده بنگذاری پای
 کز ازل منظر صاحب‌نظران است اینجا
 محنت و رنج جهان را همه با بر سر نه
 که سلامت‌گه رندان جهان است اینجا
 این نه خلوت‌گه مفتی که نهی سرزده پای
 آستان حرم پیر مغان است اینجا
 هر گدائی بسر راه بسر منزل انس
 صد سکندر ز پی نام و نشان است اینجا
 آنکه از چوب به نیروی نظر ثعبان ساخت
 بهوای نظری دل نگران است اینجا
 گر خطا پیشه و مستیم چه باک ای ساقی
 هی بده باده که اقلیم امان است اینجا
 گر چه ساقی مغان پرده به یکتائی زد
 زاحولی باز گروهی به گمان است اینجا
 ساقی ارعبد علی تو به ز قلاشی کرد
 مصلحت بود و دو صد برتر از آنست اینجا

سید الکاملین جناب آقای میر محمد صالح حسنی حیرانعلی نعمة اللهی رحمة الله علیه

میر محمد صالح حسنی در طریقت موسوم به حیرانعلی نعمة اللهی از بزرگان و معاریف سلسله نعمة اللهی زمان خود بود بسال ۱۲۵۰ هجری در ماهی دشت (۲۴ کیلومتری غرب کرمانشاه) متولد شد نسبش به ۲۳ واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوٰة والسلام میرسد در او ان جوانی ترك اقوام و خویشان بگفت و در یکی از حجرات مسجد در کرمانشاه منزل گزید چند سالی در آنجا بتحصیل علوم ظاهری پرداخت عاقبت چون مقصود خود را در مدرسه پیدا نکرد ناگزیر ترك قیل و قال گفت و در جستجوی اصحاب حال برآمد بکاشان مسافرت فرمود بخدمت جناب شیخ المشایخ حاجی محمد حسن کاشانی ملقب بعبدالعلی رسید دست ارادت بدوداد و در خدمتش بسیر و سلوک مشغول شد پس از چندی بکرمانشاه مراجعت نمود دیری نپائید که باز آهنگ ملاقات شیخ کرد و از آنجا برای زیارت آستان رضوی به مشهد مقدس عزیمت نمود دو سال در آنجا بماند و بریاضات و بارعینات مشغول گردید سپس بکاشان مراجعت و از آنجا بکرمانشاه آمد مدتی بعد خدمت دفن جنازه قطب زمان حضرت منور علیشاه بایشان محول شد بکر بلای معلی^۱ جهة انجام ماموریت و زیارت عتبات عالیات حرکت نمود بعد از آن به کرمانشاه برگشت و در همانجا بماند تا در حدود سال ۱۳۲۳ هجری وفات نمود و در جوار مقبره حضرت مظفر علیشاه کرمانی مدفون گردید دیوان اشعارش بنام کنز العرفان دو مرتبه در سالهای ۱۳۳۶ قمری و ۱۳۲۴ شمسی در کرمانشاه بچاپ رسید و مشتمل بر دو قسمت اشعار کردی و فارسی است و بیش از

دو هزار بیت شعر دارد در اشعار کردی سید صالح تخلص مینمود و در اشعار فارسی
تخلصش حیران است رباعی زیر را احمد میرزا صارم خان در فوت او
سروده است :

صالح چوندا شنید حیران شد و رفت
لیک کنان بسوی جانان شد و رفت
عالم همه حیران جمال اویند
او خود به لقای دوست حیران شد و رفت
برای نمونه از اشعار ایشان یک غزل از دیوانش را در اینجا نقل میکنیم:
ما همه درد گشان ساقی صحبای همیم
سرخوش از جام هم و مست زمینای همیم
این همه مغبچکان چا بک و شیرین حرکات
خادم پیر مغان عاشق سودای همیم
چونکه جمعیم ز تفریق گذشتیم همه
دست بر دست هم و خاک کف پای همیم
ظاهراً ما همه جسمیم و جسد فرد ززوج
لیک در عالم باطن همه اجزای همیم
طعنه بر ما مزنی ای شیخ تو از روی ریا
همچو عیسی به خدا جمله مسیحای همیم
ما مناجاتی و چون اهل خرابات خراب
همه بد نام همیم و همه رسوای همیم
روز در میگذرد شب را همه مشغول قمار
پاکبازان به دلبری یکتای همیم

ما بهر مجلس و محفل بر ارباب وفا
 صاحب نطق و بیان طوطی گویای همیم
 بر سر بزم طریقت ز ره صدق و صفا
 همه مجنون همیم و همه لیلای همیم
 نعره یا رب ما می گذرد از ملکوت
 چونکه در گلشن جان بلبل شیدای همیم
 اندرین محفل ما پیرو جوان بخت دو تاست
 هر دو گویند که ما خادم و مولای همیم
 شمع این جمع منور علی آن شاه جوان
 که براه طلبش یکسره همراه همیم
 تا نهادم سر خود را بره عبد علی
 من و حیران زوفا طالب و جویای همیم
 تقریظ زیر را آقای میرزا حسین خان نظام دیوان متخلص بنظامی
 کرمانشاهی برای دیوان اشعار ایشان سروده اند که در آخر دیوان مزبور به
 چاپ رسیده است :

عارف وارسته ز کل جز خدا	کنز صفا هادی راه هدی
آیت حق حضرت حیرانعلی	صالح اولاد نبی و ولی
مصطفوی خلق و مسیحا خصال	مرتضوی خلقت و یوسف جمال
پیروی سرور آزادگان	عبد علی طائر عرش آشیان
کرد ز فرط همم عالیہ	نور هدی ظاهرش از ناصیه
پایه عالی مقامات او	هست هویدا ز کرامات او



آقای میر محمد صالح حسنی (حیرانعلی نعمة اللهی) رحمه الله علیه

وز نفس همت پیر کبار	عاقبت کار هم از کردگار
هم لحد شاه مظفر علی	خواست شود در طرق کاملی
با خبر از آتیه و ماسبق	ای ز جهان رسته و واصل بحق

کاشف اسرار درون و برون
سیر تو در ساحت جان آفرین
جان و دلت مهبط انوار عشق
زنده روان صالح فرخنده پی
ای ز تو پر نور دل حق پرست
عاشق حق سالک راه صمد
بار امانت تو رساندی بجای
خاک رهت گر بکف آرد فلک
شد ز تو ای مایه وجد و سرور
هر که به یمن سیر پاک تو
در دو جهان راحت جاوید یافت
از ره باطن سخن آرا توئی
کنز العرفان که توئی قائلش
نظم تو درجی بگهر محتوی
منبع عرفان ز تو سر شار شد
طبع تو تبیان حقایق نمود
کم شد کان از تو هدایت شدند
چونکه شدم رمسپر کوی عشق
عشق تو چون زد به نظامی سلاح
شهر عون تو بسر بر زدم
مرغ دل اندر پی پرواز شد
ذکر تو با فکر چو دم ساز گشت

ساحت قدرت زمساحت مصون
روح تو پیرایه خلد برین
سرو قدت نخل گران بار عشق
رسته زدنی و بحق گشته حی
جان تو آگاه ز بالا و پست
عبد احد مالک ملک ابد
ای خلف مهدی و خاص خدای
کحل بصر سازدش از جان ملک
خاک سیه آیت الله و نور
جست توسل به تو و خاک تو
خسروی کشور تجرید یافت
ملک سخن را همه دارا توئی
احسن تقویم ز حق قابلش
نثر تو ریزد درر معنوی
کنز خفی از تو پدیدار شد
دست تو ابواب مغالق گشود
مالک اقلیم درایت شدند
عشق بسویم شد و من سوی عشق
کشف شد اندیشه قالو بلا
دامن همت بکمر بر زدم
طبع روان قافیه پرداز شد
طبع سخن گوی و سخن ساز گشت

بود پریشان دلم اندر برم
 کنز الهی که بود زیر عرش
 هست زبان شعرایش کلید
 فکر من آورده از آنجا سخن
 ار مدد همت والای عشق
 مستی من از می انگور نیست
 شرح دهم قدری اگر این کلام
 بسط دهم قدر دیگر مسئله
 به که از این مسئله دم بر کشم
 تا بم از این معرکه لختی عنان
 شهرتم از مدح تو منظور نیست
 ز آنکه صفای تو نیاید بگفت
 نیست مرا پایگه شاعری
 قطره چسان و صف ز دریا کند
 ذره ز خورشید چه راند سخن
 مدح و ثنائی بزبان قلم
 هست امیدم که زکان کرم
 تا که شود همت تو یار من
 گفته ام این مدحت بی واهمه
 گر که پذیرفته شود در کتاب
 با کرم دعاوی شاهی کنم

ساز سخن ساخت پریشان ترم
 مخفی از دیده سکان فرش
 باشد از آن گنج بدلها امید
 زان شده مقبول تو گفتار من
 سرخوشم از نشئه صهبای عشق
 گفتن این مسئله دستور نیست
 زلزله افتد به تن خاص و عام
 عقل فتد مرحله در مرحله
 بر ورق جهد قلم در کشم
 راز تو آن به که بماند نهان
 وصف تومی گویم و مقدور نیست
 گرچه نظامی درری چند سفت
 در خور من نیست زبان آوری
 بحربه يك کوزه چسان جا کند
 کی بمقام تو رسد فکر من
 کرده اگر کلك نظامی رقم
 فیض به دریوزه فراوان برم
 لطف تو گردد مددکار من
 کنز العرفان تو را خاتمه
 فیض وجودت کندم کامیاب
 تکیه بر الطاف الهی کنم

زبدۃ السالکین آقای اسدالله خان ظهوری زنکنه

اسداله خان ظهوری زنکنه در تاریخ ۱۳ رجب ۱۲۶۶ هجری در کرمانشاه متولد شد پس از فراغت از تحصیل قیل و قال را رها کرد و در طلب اهل حال روان شد تا اینکه در کاشان خدمت حاج ملا محمد حسن کاشانی (عبدالعلی) رسید و دست ارادت باو داد سالها بر ریاضت و مجاهده پرداخت و بفیوضات و فتوحاتی نائل آمد غزلیهای عارفانه را نیکو میسرود و در شعر عبدعلی تخلص مینمود تا اینکه در ۲۱ رمضان ۱۳۳۸ هجری وفات نمود و در کنار مقبره حضرت مظفر علیشاه کرمانی در کرمانشاه بنخاک سپرده شد اشعار زیر را بمناسبت تاریخ فوت ایشان فرزند برومندش آقای عبدالعلی ظهوری زنکنه سروده است :

آه که کوهری شریف و ثمین	شد نهفته بکنجگاه زمین
اسداله که در ممالک فقر	کارفرمای بود و روشن بین
از جفای جهان و محنت او	دل نورانش چو گشت غمین
در شب قدر با ولای علی	شد روانش روان بعلیین
گفت عبدالعلی به تاریخش	اسداله شده بخلد برین

اینک برای نمونه غزلی از جناب ایشان را در اینجا نقل میکنیم :

خلوت دل

وقت آنشد که در خلوت دل باز کنم
دست در گردن آن دلبر طنناز کنم
ساغر و شیشه می را به میان بنشانم
مطربان فلکی را همه آواز کنم

با بتی سیمتتی لاله رخی در خلوت
 عشرتی خالی از اوهام جهان ساز کنم
 بر هر رهروی از روز ازل تا بابد
 سر هر ذره ز اسرار حق ابراز کنم
 سالکان را ز نظر پرده غفلت بدرم
 با خبر شان هم از انجام وز آغاز کنم
 پرده از صورت و معنی جهان بردارم
 اصل از فرع در این مرحله ممتاز کنم
 چشم دل را بگشایم به تماشای رخس
 بابت خویش در راز نهان باز کنم
 تا رسد ساغر می از نظر عبد علی
 بر سر ملک و ملک از عظمت ناز کنم
 از ایشان دو فرزند بنام آقای عبدالعلی ظهوری و آقای علی ظهوری
 بیاد گارماند آقای عبدالعلی ظهوری شعر نیکومیسراید و عبد علی تخلص
 دارد غزل زیر از اوست :
 آفتاب این جهان هر جا روی بینی یکیست
 این زمین و آسمان هر جا روی بینی یکیست
 هر کجا رو آوری بینی در آنجا روز و شب
 گردش دور زمان هر جا روی بینی یکیست
 خلق عالم جملگی کوشند از بهر معاش
 مصرف این آب و نان هر جا روی بینی یکیست

جمله نوع بشر مولود از يك آدمند
 صورت پیرو جوان هر جاروی بینی یکیست
 اختلافات زبان آید ز دوریها پدید
 ورنه روح و جسم و جان هر جاروی بینی یکیست
 در وجود آدمی اندیشه باشد رهنمون
 فکر در سود و زیان هر جاروی بینی یکیست
 جملگی کوشند در بهبودی احوال خویش
 این خیالات نهان هر جاروی بینی یکیست
 در جهان نبود بغیر از ذات رب العالمین
 آن خدای مهربان هر جاروی بینی یکیست
 قادر مطلق خداوند است اندر کائنات
 در مکان و لامکان هر جاروی بینی یکیست
 ای ظهوری بگذر از کثرت بوحدت کن نظر
 در همه روح روان هر جاروی بینی یکیست

آقای حسینقلی خان سلطانی

نامش حسینقلی مشهور بسلطانی فرزند مصطفی قلی خان دیوان
 بیگی از خانواده های قدیم کرمانشاه معروف بحاجی زادگان کلهر بود به
 سال ۱۲۵۰ هجری برابر ۱۲۱۳ شمسی در کرمانشاه متولد شد از هفت سالگی
 به تحصیل علم پرداخت و علوم عربیه و ادبیه و تاریخ و اخبار را آموخت اشعار
 دواوین فصیحی عرب و عجم را مطالعه نمود در اثر حافظه قوی خود توانست
 ۴۰ هزار شعر تازی و فارسی را حفظ نماید حسن خط داشت متجاوز از ۱۵۰
 هزار بیت از نظم و نثر انشاء و تالیف نمود که هفت مجلد میشود غالباً معاصر
 ارباب فضل و حال بود و از مشاغل دولتی برکنار بعد از فراغت از آموزش علوم
 صوری در جستجوی اصحاب حال و کمال غم سفر میکند و باتفاق الهامی خدمت
 حاج ملا محمد حسن کاشانی (عبدالعلی) میروند و دست ارادت بدو میدهند
 سلطانی قصاید و غزلیات و مسمطات فراوان دارد بویژه در قصیده سرائی
 تبحر داشته . وفاتش در سال ۱۳۰۷ هجری اتفاق افتاد و در نجف اشرف
 بخاک سپرده شد رحمه الله علیه این غزل از آثار اوست :

گر غرض نقش تو در پرده تقدیر نبود

گل آدم بخدا قابل تخمیر نبود

کیمیای دل تن عشق تو گردید آنروز

که نشان هیچ زسیم و زر و اکثیر نبود

کاروان دلی از شهر برون هیچ نرفت
 که نوای جرسش ناله شبگیر نبود
 از بلندی بتو ای قصر عدالت نرسد
 یا که در ناله ما اینهمه تاثیر نبود
 تا نگشت ابرو و مژگان تو خونریز دلی
 سپر تیغ نگشت و هدف تیر نبود
 عادت غمزه چشم تو شکار اندازست
 ورنه صید دل ما قابل نخجیر نبود
 عشق بر کردن کس طوق ارادت نهاد
 تا بدستش ز سر زلف تو زنجیر نبود
 بخت و خال تو گفتیم بسیارم دل خویش
 چکنم چاره تقدیر به تدبیر نبود
 خضر از نقش لب زنده جاوید بماند
 ورنه در آب بقا این همه تاثیر نبود
 غم هجران تو ای تازه جوان پیرش کرد
 ورنه سلطانی ازین پیش چنین پیر نبود

آقای میرزا احمد الهامی کرمانشاهی (رحمة الله عليه)

نامش احمد فرزند آقا رستم (فرزند ملا عبدالله بهبهانی از مجتهدین معروف ساکن اصفهان) متخلص بالهامی ملقب به فردوسی حسینی در حدود سال ۱۲۱۳ شمسی در کرمانشاه متولد شد .

الهامی تحصیلات مقدماتی خود را در کرمانشاه بپایان رسانید و پس از فوت پدر تکفل امور خانواده خود را بعهده داشت و سالی چند را بعسرت و تنگی معیشت بسربرد تا اینکه در زمان حکومت سرتیپ مرتضی قلیخان معاون حسام السلطنه سلطانمراد میرزا عم بزرگ ناصرالدینشاه مورد ملاطفت معظم له قرار گرفت و بامر او کتاب باغ فردوس را بنظم درآورد که مشتمل است بر شرح وقایع کربلا (کتاب مزبور در سال ۱۳۲۷ بهمت آقای فرج‌اله کویانی مدیر روزنامه ملی کرمانشاه و آقای حاج حسن مشیری از اخوان نعمة‌اللهی کرمانشاه و فرزند برومندش آقای دکتر عبدالحسین الهامی بچاپ رسیده و شرح حال ناظم بطور تفصیل در دیباچه کتاب نگاشته شده است)

حسینقلی خان سلطانی در مدح کتاب مزبور می گوید : (۱)

کرالهامی آن خادم اهل بیت	ز شاگردی من سرافراز شد
ولیکن ز تائید ایزد مرا	بطرز سخن گفتن انباز شد
ز سری که حق در دل او نهفت	ز بانش کلید در راز شد

(۱) کتاب باغ فردوس مشتمل بر قریب سی هزار بیت است

ز اهل سخن جمله ممتاز شد
 بسیط الید و صاحب اعجاز شد
 در معرفت بر رخس باز شد
 حمامی بدو باز پرواز شد
 که پاکیزه انجام و آغاز شد
 چو این نامه از طبعش ابراز شد
 که از شیب صیتش با فراز شد
 بهر دوجهان صاحب اعزاز شد



میرزا احمد الهامی کرمانشاهی

نظر کرد او را چو شاه شهید
 چو پا بر سرش هشت شاه انام
 بفرمان دادار نطق آفرین
 چو ریحانه مصطفی را ستود
 ز سلطانی آموخت رسم سخن
 سبق برد از اهل معنی تمام
 بدین نامه نامش ز گردون گذشت
 زمزدی که دادش شه کربلا

همانطور که سلطانی در
 شعر فوق اشاره نموده الهامی فن
 شعر و شاعری را خدمت جناب
 سلطانی تکمیل نمود علاوه برین
 در سیر وسلوک و ورود در حلقه
 تصوف و عرفان با استاد خود
 سلطانی همقدم و با هم در تهران
 خدمت حاج ملا محمد حسن کاشانی
 (عبدالعلی) رسیده بفقر نعمه اللهی
 گرویدند و از محضر آن عارف
 بزرگ بفیوضات کامله نائل آمدند
 علاوه بر این الهامی در کرمانشاه

محضر جناب آقای حاج آقا بزرگ کرمانشاهی و حضرت سید اسمعیل اجاق
 (صادقعلیشاه) را درک نمود و از آن دو بزرگوار مددهای معنوی گرفت .

الهامی در سال ۱۲۸۸ شمسی وفات یافت از الهامی سه فرزند بیاد کار ماند سر کرد ابوالحسن الهامی دکتر عبدالحسین الهامی و ابوالقاسم لاهوتی .

غزل از الهامی ملقب بفردوسی حسینی

اکرم از دل پر خون نفسی میآید
دود آهی است که از عشق کسی میآید
خاک شو بر در آنقوم که از همتشان
کار سیمرغ فلک از مکسی میآید
نیست بی قافله سالار طریق جبروت
کاروانست که بانک جرسی میآید
آگهی میدهد از گلشن مقصود بما
بانک مرغی که ز کنج قفسی میآید
واقف از سراناله نشود غیر حکیم
این شرافت نه ز هر خار و خسی میاید
کار پروانه بود سوختن از شعله شمع
کی چنین کار ز هر بوالهوسی میاید
ناید از گردش ایام بصد قرن پدید
آنچه از همت صاحب نفسی میآید
باده پیش آروزن ساغر شکرانه که باز
بهوا داری دل داد رسی میآید
بوالعجب آنکه تو بردی دل و رهزن نبرد
ره در آن خانه که بانگ عسسی میآید

تیغ ابرو بکف نرگس خونریز نهاد
 باز گویا زپی قتل کسی میآید
 احمد عرش جمال است وز معراج وصال
 با تکاپوی بهشتی فرسی میآید
 در بر آتش هجر تو که در جان من است
 دوزخ تفته زبون از قبی میآید
 باز کن بر رخ الهامی خود باب کرم
 که درین خانه پی ملتمسی میآید



سرگرد ابوالحسن الهامی

سرگرد ابوالحسن الهامی - متخلص بسبحانی از اخوان نعمت‌اللهی
 در سال ۱۳۰۲ شمسی در ۳۶ سالگی در جنگ اسمعیل آقا سمینقو شکاک کشته
 شد. رباعی زیر بدو منسوب است :

ما مجمع عشاق که دایم مستیم
 از همت می زخود پرستی رستیم
 شاهیم و بکوی دوست افتاده چو خاک
 اینجاست که در عین بلندی پستیم

دکتر عبدالحسین الهامی - پس از فرا گرفتن تحصیلات مقدماتی
 به تحصیل پزشکی پرداخت در سال ۱۳۲۵ هجری در تهران باخذ گواهینامه
 رسمی دولتی در طب موفق گردید و بکرمانشاه مراجعت نمود سالها سمت
 پزشک شهرداری و ریاست اداره بهداشتی کرمانشاه را داشت تا در سال ۱۳۳۱
 شمسی بازنشسته شد جنابش خدمت حضرت صادق‌الملشاه بقر نعمه‌اللهی
 مشرف گردیده با فقیرش محبتی خاص است شعر نیکومی سراید و بر شیوه پدر
 الهامی تخلص می‌نماید دیوانش قریب ۱۵ هزار بیت شعر دارد خدایش توفیق
 عنایت فرماید غزل زیر از اوست :

لوح دل پاک کن از لوث دوئی در ره عشق
 تا در آن جلوه کند پرتو نور مه عشق
 خوامی از صحبت شاهنشاه اقلیم کمال
 ملک دل ساز منزله که در آید شه عشق
 پای عزمت بره عشق بماند در راه
 در طلب کسر نروی با سر و جان در ره عشق

دل ز آرایش و از وسوسه عقل بشوی
 عشق آموز و از آنسوی بین خر که عشق
 ماه کنعان بعزیزی نرسد در ره مصر
 تا نیفتد ز کف گرک حسد در چه عشق
 مسکن زباغ و کلاغان بگذار ای بلبل
 در گلستان وفا آی و بزن چهچه عشق
 همچو پروانه پیر در بر شمع رخ دوست
 که بود سوختن آخر نفس چاره عشق
 غم لیلی کند اندر دو جهان آزادش
 همچو مجنون نشود گر کسی آواره عشق
 نشد الهامی آکه کسی از سر وصال
 گرچه از وصل سخن گفته و درباره عشق



دکتر عبدالحسین الهامی

سید عبدالکریم غیرت کرمانشاهی (رحمه الله علیه)



آقای سید عبدالکریم
غیرت کرمانشاهی

نامش سید عبدالکریم شهرتش
غیرت از سادات حسنی مقیم کرمانشاه
بود بسال ۱۲۹۵ هجری قمری در آن
شهر متولد شد در جوانی مقدمات عربی
وفنون ادبی را پیاموخت در ۱۷ سالگی
عضو انجمن ادب کرمانشاه شد در شعر
(غیرت) تخلص می نمود و انواع خط را
نیکو مینوشت نخست از ارادتمندان سید
محمد صالح (حیرانعلی) کرمانشاهی بود

در اواخر عمر بحضرت مونسعلیشاه فوق العاده ارادت می ورزید بافتیر محبت و
لطف خاصی داشت در سال ۱۳۲۸ شمسی به تهران آمد و در خرداد ماه ۱۳۳۵
شمسی در تهران وفات نمود کلیات آثار آن مرحوم بنام منتخبات آثار غیرت
کرمانشاهی مشتمل بر غزلیات ، مخنون نامه ، دل نامه ، مثنویها ، رباعیات
قطعات بسعی فرزند بنومندش آقای سید محمد سعید غیرت از کارمندان
عالی رتبه وزارت دارائی جمع آوری و تنظیم گردیده بزودی طبع و نشر
خواهد شد .

در سفری که حضرت مونسعلیشاه سال ۱۳۱۵ شمسی بکرمانشاه
می نمایند جناب غیرت در خانقاه آن سامان بملاقات ایشان رفته و اشعار
زیر را مرتجلا می سرایند :

خیرمقدم ایکه هستی مونس جان فکار
 خیرمقدم ایکه هستی آشنای کوی یار
 خیرمقدم ای طریقت را دلیلی بی قرین
 خیرمقدم ای حقیقت را تو برهانی مبین
 آمدی خوش آمدی ای محفل ما را ضیا
 آمدی خوش آمدی ای درد هجران را دوا
 آمدی خوش آمدی ای خوش قدم ای خوش لقا
 خیرمقدم ای سرا پایت همه نور صفا
 از قدومت ای بسی افزود عزو جاه ما
 جلوه گاه شاه کرمان گشت کرمانشاه ما
 کعبه آمال کردی خانقاه شاه را
 جای دادی در درونش سالکان راه را
 آمدی خوش آمدی ای شاه اقلیم وفا
 آمدی خوش آمدی ای ماه گردون راضیا
 چند بیتی گفته ام با خاطر آشفته ام
 درخور از نبود مکن عیب ارتجالا گفته ام
 اینک برای مونه دوغزل از آثار ایشان را در زیر می نگاریم
 ره میخانه

زین آشیان چوره ندهندم که بر پریم
 جز این دگرچه چاره که سرزیر پر بریم
 هر صید آرزوی رهائی همی کند
 صیاد من چو اوست بود دام خوشترم

سیمرخ قاف قدرت حق بودم از نخست
 اکنون بچنك باز طبیعت کبوترم
 مسجد ببرد رنك تعلق ز خاطر
 آن به که بعد از این ره میخانه بسپرم
 تا کی کنم بوسوسه عقل و هوش گوش
 ساقی کجاست تا که کند می بساغر
 آسایش از زمانه طلب می کنم ولی
 آندم رسم بوی که بود خاک بستم
 این جامه سلامت نفسم که در بر است
 گرجلوه ای کند بتن این جامه بر درم
 گفتند یار آمد و ترك جفا کند
 منم ز ساده لوحی دل گشت باورم
 آمد علاج چشم ترم را کند ولیك
 آندم که آب دیده گذر کرد از سرم
 غیرت فراق را بجز از صبر چاره نیست
 اما نمود آتش صبر آب پیکرم
 از بیم دزد؟
 تا مبتلای عشق تو ابرو کمان شدم
 از هر طرف به تیر ملامت نشان شدم
 کردید رام توسن بختم بریران
 با شهبسوار عشق تو تا همعنان شدم

بودی درون جانم و بیهوده سالها
 سرگشته از پی تو بگرد جهان شدم
 بگزیدم ار که صحبت اهل طریق را
 از بیم دزد همره این کاروان شدم
 با عشق پارسائی من چون بود درست؟
 بعد از یقین چگونه دگر در گمان شدم
 کردم بهیچ صرف همه عمر خویش را
 تا با بیان دهان ترا ترجمان شدم
 معراج عاشقان چو بود قرب آستان
 از راه خاک کوی تو بر آسمان شدم
 در ترك خود پرستی و مستی بر غم هوش
 با ساکنان میکده همدستان شدم
 غیرت هنوز نسا شده ام محرم وصال
 با اینکه در شدائد دهر امتحان شدم

ابراهيم خان صديق الممالك كاشاني رحمه الله عليه

ابراهيم خان صديق الممالك كاشاني فرزند ميرزا اسداله از رجال كاشان بود خدمت حضرت منور علي شاه بفقر نعمة الله مشرف شد صاحب كتابي است بنام منتخب التواريخ مظفري وفاتش در ۲۰ رجب ۱۳۲۷ هجری قمری در كاشان اتفاق افتاد و همانجا مدفون گرديد از ايشان دودختر باقيمانده مردی خير و بشردوست بود خدمات گرانبھائی بشهر و مردم كاشان نمود .
گویند يکسی از دوستانش او را ميگويد متاسفم که شما را پسری نيست تا پيادگار بماند جواب ميدهد مرا سه فرزند است آب انبار صديق حمام صديق تاريخ صديق .

مؤلف طرايق الحقايق درباره ايشان چنين مينگارد :

چون از شيراز عزم سفر کردم امورات خود را که رشته انتظام امر معاش بود بجناب ميرزا ابراهيم خان صديق الممالك زيداقباله سپرده متوکلا علی اله خرج منها خائفا يترقب و بملاحظه پاس حقوق معزی اليه ترجمه وی در اين موقع انسب ديد چنانچه خود در کتاب منتخب التواريخ نوشته بعين عبارت آورده ميشود :

بنده در گاه ابراهيم از طائفه بنی شيبه مولد كاشان است مرحوم ميرزا اسداله والد از عمال وملاك كاشان بوده و اين بنده از سن هفت سالگی در كاشان مشغول تحصيل بود اوائل حكومت شاهنشاه شهيد در حكومت مرحوم حمزه ميرزا حشمت الدوله باصفهان رفتم و يكسال تمام در دفتر خانه مشغول محجری بودم مقروضاً بكاشان مراجعت نمودم يكسال در مزرعه سلوك آباد



ابراهيم خان صديق الممالك کاشانی

زراعت نموده همت عالی راضی بضاعت این مقام نشده بطهران آمدم دو سال در دیوانخانه سلطنتی مشغول خدمات کتابخانه و اسلحه خانه مبار که بودم ابتدای کشیدن سیم تلگراف که بمرحوم علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه راجع

وحسابش با مرحوم میرزا هاشم خان امین الدوله بود از جانب وی استیفای تلگراف خانه مرجوع باین بنده شد قریب نه سال مشغول بآن خدمت بود زمانیکه مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار منصب صدارت یافت تلگراف خانه را بمرحوم اعتضاد السلطنه مقاطعه دادند بعضی ترتیبات پیش آمد که از آن خدمت استعفا نموده دو سال در دفتر خانه مبار که تهران مشغول خدمت بودم زمانیکه نواب اشرف والا ظل السلطان سلطان مسعود میرزا حکمران اصفهان و مجد الدوله امیر اصفهان خان پیشکار بودند از خاک پای همایونی استدعای يك نفر مستوفی نمود که مقررى نواب والا را رسیدگی نموده نگذارد بخرج غیر لازم برسد بر حسب استدعای فرخ خان امین الدوله این بنده را باستیفا مقرر فرموده فرمان همایون شرف صدور یافت بر حسب تکلیف به تنقیح محاسبات پرداخت و مدت زمانی مشغول خدمات بود و در سال دوم از آن خدمت اراده ملو کانه تعلق گرفت محض مرحمت بنده را لقب خانی مرحمت فرمودند و در سفر دوم بفارس که حکومت حضرت والا و پیشکاری حاجی ظهیر الدوله محمد ناصر خان بود از دربار همایونی اجازه تحصیل نموده در سنه یک هزار و دویست و نود و یک بمکه معظمه مشرف گردیدم خروج از شیراز و عود بانجا شش ماه طول کشید چون بشیر از وارد شدم معلوم گردید نواب اسعد والا ظل السلطان حکومت اصفهان بالاستقلال بدون پیشکاریافته اند و وصول مالیات نیز بمعظمه است بعد از آنکه این بنده باصفهان رسید ریاست دفتر و کلیه حساب اصفهان از جانب نواب اشرف والا باین بنده مرجوع گردید سه سال در کمال درست قلمی بانجام این خدمت بوده و بعد بجهت بعضی اتفاقات این خدمت از بنده خارج شد و اغلب سالها حکومت ایالات و بلوکات اصفهان مینمودم و بواسطه کم طمعی رعیت آسوده بود و چون حکومت

فارس ضمیمه ایالات حضرت والا گردید نواب والا جلال الدوله را به پیشکاری جناب میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان حاکم فرموده این بنده را الله معظم له قرار دادند در سال دوم این خدمت روزی در ایام ماه مبارک رمضان شخص عربی از اعتبات عالیات و کربلای معلی وارد گردید پا کتی از حاجی سید جواد کلیددار و فرمانی از طرف قرین الشرف حضرت صادر نموده مضمون پا کت این بود که سه شب متوالی خواب دیدم حضرت خامس آل عبا ۴ را که فرمودند حاجی میرزا ابراهیم خان مستوفی ماست فرمان صادر نموده برای او بفرستید بر حسب اشاره غیبی فرمان استیفای آن حضرت را برای شما فرستادم محض توقیر و احترام فرمان یکی از شبهای ماه مبارک را اول افطار جمعی از علمای شیراز را دعوت نموده نواب والا جلال الدوله و صاحب دیوانهم حضور بهم رسانیدند جناب امام جمعه فرمان امام علیه السلام را قرائت نمودند و در سال چهارم از ماموریت بنده و سال هفتم از حکومت حضرت والا بر حسب اراده همایونی جز اصفهان سایر ادارات از معظم له انتزاع نموده روانه دارالخلافه گردیده بعد از آنکه دو سال توقف نموده نواب اشرف والا جلال الدوله را حاکم یزد فرموده و بنده را پیشکار. بعد از دو سال معزول و باصفهان رفته یکسال مشغول انتظام حواله دفتر خانه اصفهان بودم و بعد بطهران آمده ناخوش سخت شدم در دیپلوم شدت بود که اطباء ایرانی و فرنگی از معالجه عاجز شدند و دو سال گرفتار معالجه بودم و آخر جناب میرزا سید احمد نصر الاطباء معالجه شد و صحت یافت و در سنه یک هزار و سیصد و سیزده بر حسب اراده ملوکانه شاهنشاه شهید فرمان همایون بلقب صدیق الممالک و جناب بافتخار این بنده صادر شد و چون کتاب منتخب التواریخ که سالها زحمت کشیده بودم ناتمام بود در سنه یک هزار و سیصد و پانزده در عهد دولت شاهنشاهی مظفر الدین شاه اتمام یافت و موسوم شد

بمنتخب التواریخ مظفری انتہی راقم گوید آن جناب در خدمت مرحوم منور
علیشاہ بشرف توبہ و تلقین ذکرفایز و درسفر مکہ معظمہ نیز بصحبت حاجی
میرزا صفاو حاجی استاد غلامرضا و حاجی محمد کاظم اصفہانی الملقب بسعادت
علی فایز گردید و نیز در تہران با حاجی ملا شیرعلی و حاجی میرزا حسن صفی
علی مرادہ داشتہ و سالہا با حقیر رسم مودت و عہد اخوت را منظر نمودہ الحق
درست قول درست حساب نیک رفتار صادق الوعد و این رسم و لقب را باستحقاق
داراست سلام علی ابراہیم .

حاجی میرزا ابوالحسن کلانتری

(نعمت علی) رحمۃ اللہ علیہ

میرزا ابوالحسن کلانتری کرمانی ملقب بہ نعمت علی از مشایخ معروف
سلسلہ نعمت اللہی بودہ جنابش از طرف حضرت رحمۃ العلیشاہ در کرمان اجازہ
دستگیری و ارشاد داشت و بعد از ایشان از جانب حضرت منور علیشاہ نیز
ماذون بارشاد بود .

اینک شرح زندگانی ایشان را از کتاب کرمانیان نامی تالیف دانشمند
محترم جناب آقای سید محمد ہاشمی کرمانی با اجازہ ایشان نقل میکنیم :
(ابوالحسن معروف بہ میرزا ابوالحسن کلانتری (نعمت علی) پسر
میرزا حسن خان کلانتر شہر کرمان و حاکم سیرجان از مستوفیان بزرگ
و خاندانہای قدیم و مردمان فاضل و خوش خط و منشیان عصر خویش و عرفا و
مؤلفین بیغرض و موزون طبع کہ در اوائل قرن سیزدہم ہجری قمری در کرمان
متولد شد و در همان شہر تحصیلات متداول زمان را کہ برای مستوفیان و ارباب

قلم کمال لزوم را داشته بیایان رسانید در خط نستعلیق و نیز تحریر بدرجه
استادی رسید پس از سالها خدمت دولت را ترک کرد و پابدایره عرفان نهاد و در
عالم طریقت و درویشی ترقی و تعالی برایش حاصل شد تا اینکه در دهه آخر
همان قرن یعنی در سال ۱۲۹۳ قمری بعالم باقی شتافت از وی اشعار چندی
دید شده و نیز کتبه ایوان رو بمشرق صحن سروی حضرت شاه نعمت الله ولی
بنام مرتضی قلیخان و کیل الملک ثانی که بخط نستعلیق است خط اوست و
اشعار دور تا دور آن ایوان ورودی هم اثر طبع صاحب ترجمه است و نیز از
آثار وی کتابی است راجع بحالات جماعتی از علما و شعرا و عرفای کرمان
مخصوصا در قرن سیزدهم هجری قمری که نسخه آن بس کمیاب است يك
نسخه در کتابخانه نگارنده از آن وجود دارد که چند صفحه از آن گویا ساقط
شده باشد این کتاب را مرحوم میرزا ابوالحسن نعمتعلی بامشاعرزاده عالم علیقلی
میرزای اعتضاد السلطنه وزیر علوم و خواش و کیل الملک ثانی نگاشته یعنی
شاهزاده از حکمران وقت در کرمان انجام چنین امری را خواستار شده و وی
جمع چنین کتابی را بعهده این عارف منشی بیغرض محول کرده نثر وی دارای
سبکی مخصوص است و تا اندازه ای از نثر متداول آن عصر مشکلتر است دیگر از آثار
هنری وی در کرمان خطی بود که او در پشت آینه کنده بود آن خط نستعلیق و در
کمال زیبایی بود و شعری را که انتخاب نموده بود کمال تناسب را داشت و آن
این بیت است :

تجلی کوه را بگداخت ای آئینه حیرانم

که با این ناز کی چون طاقت دیدار میاری

اینک طبق معمول و مرسوم خود بند کر یکی یا دوستند که هر بوط بصاحب

ترجمه و زمان او یا نزدیک بزمان وی باشد میپردازیم صاحب تاریخ اخیر کرمان

مرحوم احمد علی وزیر کرمانی در کتاب خود مؤلف در هزار و دوست و نود و یک و دو چنین مینگارد (حاجی میرزا ابوالحسن پسر مرحوم میرزا حسن خان کلانتر شهر و عامل خطه سیرجان بوده خود حاجی در طریقه نعمت‌اللهیه بنص حاج میرزا کوچک رحمت‌علیشاه شیخ و سرسلسله ملقب به نعمت‌علیشاه است خط نستعلیق را خوب مینویسد و شعر نیز خوب می‌گوید میانه‌مر بوطی با ابن عم خود محمد زمانخان ندارد) این شرح در حیات صاحب ترجمه نوشته شده و مرحوم حاجی نایب‌الصدر شیرازی در باره‌اش چنین نگاشته (السید السند الرکن الممتحن الحاج میرزا ابوالحسن الکرمانی الملقب به نعمت‌علیشاه از سادات نیکو عادات کلانتری آن کشور است در ابتدای جوانی بشغل دیوانی و نوشتن ترسالات و حظوظ نفسانی اشتغال داشت شکسته را خوب می‌نوشت و شعر را نیکو میگفت و چون بخدمت رحمت رسید یکمرتبه ترک همه نموده پیمانه شکست و بر سر پیمان نشست و هر چه نه‌پیوند یار بود برید معروف چنان است که چون رحمت را بخانه خویش دعوت نمود خمهای ملش خل‌واز مشاهده این کرامت بر گذشته‌اش ندامت حاصل سر بر قدمش نهاد و بشرف توبه و تلقین واصل شد خلاصه در اندک زمانی از توجهات پیر روشن ضمیر بلکه صدق و ارادت آن درویش اخلاص کیش سیر و سلوک بوصول کشید و بلقب نعمت‌علی و اجازه ارشاد طالبین خطه دارالامان مفتخر گردید و در خدمات مرجوعه و رسیدگی بحال فقرا آنی غفلت نورزید تا در سال ۱۲۹۳ وفات یافت مزارش در مشتاقیه کرمان است و این مصراع تاریخ فوت او شد «نعمه‌الله جوی از نعمت علی» نواده آن مرحوم سمی او امروزه در کرمان از زمره مستوفیان و قدوه دوستان است) موضوع سیادت مرحوم حاج میرزا ابوالحسن اشتباه است از طرف پدر سیادت نداشته دیگر آنکه پسر زاده‌ای موسوم بمیرزا ابوالحسن

ما برای وی سراغ نداریم مگر اینکه میرزا ابوالحسن مستوفی دخترزاده سید محمدعلی منیرعلیشاه کرمانی از طریق بدختر وی نسبت میرساند ولی ظاهراً این دو موضوع اشتباه است).

متأسفانه اشعار ایشان را فقیر هر چه جستجو کردم ندیدم تا اینکه در سفر اخیر کرمان مجموعه‌ای خطی در کتابخانه متعلق بمرحوم میرزا محمد علی منشی کرمانی (شرح حال ایشان در جلد دوم گلستان جاوید ذکر شده است) ملاحظه شد در آن مجموعه قصیده‌ای منتسب به میرزا ابوالحسن (نعمت علی) بنظر رسید که در زیر می‌نگارد :

دوش سحر که مرا نگار شکر ریز	زد سرپائی که چند خفتن برخیز
شب نه در اندیشه‌ای که روز کنم چه	روز نه در فکر آنکه کار شبنم چیز
نیستت از گفته‌های واهیه پروا	نیستت از کرده‌های عاطله پرهیز
پا نگذاری مگر بخانه خمار	دست نگیری مگر بزلف دلاویز
روز همه در خمار و شب بشرابی	روز و شب شب روز کرده نه تمیز
همچو تو در تنبلی ندیدم و نبود	مثل توئی و ربود تو باشی او نیز
موسم عید است مردمان همه پوشند	اطلس و خارا و پرنیان و قناویز
هر که دماغیش هست از اهل محله	شسته و رفته درون خانه و دهلیز
خانه ما را که کهکشان سرد امروز	گشته ز جور زمانه مانده که ریز
هر کس دیگی بیار از حلویات	دارد و ما را تهی است کفچه و کفلیز
رخت نوی را که روز عید بپوشیم	هیچ نه از رو گشای مانده نه جهیز
دور ز جان تو مرده شوی بشوید	شوی چینی که هست مفلس و بی چیز
نیست ترا حبه‌ای ز باغ و زبستان	نیست ترا بهره‌ای ز مزرع و کاریز
آدم بیکاره را سزد که چو داهول	خر بزه کاران زنند بر سر فالیز

گرنه بکرمان میسر است معیشت
 نه بامیر و وزیر با شدت الفت
 گفتم از این مردمان توقع احسان
 شکر خدا را مراست طبع گهر بار
 گفته شیرین و خامه شکرینم
 گفت چه حاصل که خط و شعر تو امروز
 بنده برای زن حمامی و دلاک
 بود اگر شعر بود مایه عزت
 گفتهش آرای تو راست گوئی لیکن
 تاج کی و تخت کسری و سرکاو
 گفت چه اندیشه است ز چرخ بچالش
 شاه ولایت علی عالی اعلا
 چاکر او را سزد ز رتبه نماید
 آنکه ز قدرت بیک اشاره توان کرد
 آنکه بر دست چون بقضه شمشیر
 سر فتد از خصم آنقدر که بریزد
 زبید اگر شمعدان مجلس او را
 ناله دل در هوای گلشن کوش
 کاش رسیدی از آن شمایم گل بوی
 کی رسید ای شاه با کمال رسائی
 نطق شکر خای طوطی انا افصح
 یزد و صفاهان و خمسه و خوی و تبریز
 نه بکلانتر نه کدخدایت آمیز
 همچو ز قبحه وفا و مردی از حیز
 حمد خدا را مراست کلاک گهریز
 بنده کند صد هزار خسرو پرویز
 کس نخرد در بهای کاهو و کشنیز
 عقل بخوره کنم کمال یساریز
 والی مصر آن عزیزخواجه پاریز
 با فلک کینه جو زبخت چه استیز
 ریزد هر روز ازین زیر شده غلبیز (غربال)
 هست پناهت چو شاهزین دله بگریز
 قاسم ارزاق و شافع رستا خیز
 خاک درش فخر اگر بافسر چنگیز
 خواهد اگر نقره و طلا مس و ارزیز
 آنکه نهد پای چون بکوهه شبذیز
 برگ درختان زباد موسم پائیز
 ماه و ستاره شوند زیبق و آویز
 در قفس سینه همچو مرغ شب آویز
 کاش وزیدی از آن نسایم گلبنیز
 جامه چاه ترا نه اطلس تبریز
 یافته از لعل جان فرای تو کردیز

کوه گنه را چه اعتبار به محشر کربود اندر پیش جو عفو تو لاخلیز
 نیست ترا همچو ذات فرد هم آور نیست ترا همچو کرد کار هم آوینز
 سوزن کلکم کجا و جامه مدحت هم مگرش از دعا بدوزم فردینز
 (سجاف جامه)

تا که بود غمزدا ترانه مطرب تا که بود جانفزا می طرب انگیز
 ساغر عیش معاندان تو خالی جام نشاط موالیان تو لبریز

سایر فهرست تألیفات معظم له که تا کنون طبع و نشر شده :

- ۱ - سخن دل
- ۲ - خانقاه
- ۳ - آداب ورود در سلك اهل دل
- ۴ - تفسیر سوره حجرات و خطبۀ همام حضرت امیر علیه السلام
- ۵ - تفسیر سوره ق و حشر و خطبۀ مومنین حضرت امیر علیه السلام
- ۶ - حقایق المحبة فی دقائق الوحدة
- ۷ - مرید و مراد
- ۸ - آداب خانقاه (جلد اول)
- ۹ - دیوان نوربخش (جلد اول) (جلد دوم)
- ۱۰ - گلستان جاوید (جلد اول) (جلد دوم) (جلد سوم) (جلد چهارم)
- ۱۱ - چراغ راه (جلد اول)